

گونزالو، مارکسیسم – لنینیسم – مائوئیسم عمدتاً مائوئیسم و اندیشه راهنما

مائوتسه تونگ مفهوم جنبه اصلی را به ماتریالیسم دیالکتیکی آورد، جنبه اصلی است که جنبه های ثانویه را شرط می کند و "کشش"، "هل" می دهد، توسعه یک فرآیند را به حرکت در می آورد. این جنبه اصلی می تواند تغییر کند، یک جنبه ثانویه می تواند اصلی و اصلی در نتیجه فرعی شود، اما همیشه در یک پدیده هم چند جنبه وجود دارد و هم یک جنبه اصلی.

از آنجایی که همه چیز تضاد است، ناگفته نماند که یک وجه آن تضاد است. بنابراین ما در پدیده ای که خود متضاد است، تضادهایی داریم. مائو تسه تونگ به ما می گوید:

« در فرآیند توسعه پیچیده یک چیز یا پدیده، یک سری کامل از تضادها وجود دارد. یکی از آنها لزوماً تضاد اصلی است که وجود و توسعه آن تعیین کننده وجود و توسعه سایر تضادها است یا بر آنها تأثیر می گذارد. »

اگر نفهمیم جنبه اصلی چیست، پدیده را اشتباه می فهمیم. ما متوجه دومی می شویم، اما نمی فهمیم که چگونه توسعه می یابد، زیرا به اندازه کافی رشته مشترک را نمی بینیم. مائو تسه تونگ این موضوع را اینگونه برای ما توضیح می دهد:

« بنابراین، در مطالعه هر فرآیند پیچیده ای که در آن دو یا چند تضاد وجود دارد، ما باید برای یافتن تضاد اصلی تلاش کنیم.

وقتی این مورد پیدا شد، همه مشکلات به راحتی حل می شوند. »

مائو تسه تونگ از دو تضاد به عنوان «حداقل» صحبت می کند، زیرا همه چیز تضاد است، از جمله یک تضاد. تضاد لزوماً با تضاد مواجه است، وگرنه متضاد یا به عبارت دقیق تر در تضاد نخواهد بود. چیزی بدون تضاد خواهد بود، اما به خودی خود یک تضاد دارد.

این به معنای جدا کردن چیزها، جدا کردن آنها، تصور اینکه آنها یک توسعه دیالکتیکی جداگانه دارند اما بدون اتصال است.

همچنین طبیعتاً یک «حداقل» نسبی است، زیرا همه چیز متضاد است، همه چیز تا بی نهایت متضاد است، خود بی نهایت متضاد است. دو تضاد لزوماً خود با یک تضاد روبرو می شوند، با هم خود با یک تضاد روبرو هستند و غیره. این همان اصل «یک جهان پیاز با لایه های مختلف به هم مرتبط» است، مانند اقیانوسی از تضادها.

گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو، این موضوع را از جنبه اصلی برجسته کرد. اسناد حزب کمونیست پرو استفاده از این اصطلاح را عمدتاً پس از توصیف یک پدیده به چندین روش سیستماتیک می کند.

وقتی صحبت از بر گرفتن، دفاع و به کارگیری مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم می شود، « عمدتاً اعمال می شود» اضافه می شود، زیرا به دلیل شأن واقعیت، کاربرد جنبه اصلی است. اگر از چندین رهبر

صحبت شود، یک رهبر خاص با عبارت "عمدتاً" برجسته می شود تا نشان داده شود که او جنبه اصلی است، زیرا لزوماً یک جنبه اصلی وجود دارد.

در اولین کنگره حزب کمونیست پرو که مجدداً تشکیل شده بود چنین گفته شده است:

« هر انقلابی در روند توسعه خود در مبارزه پرولتاریا به عنوان یک طبقه حاکم و به ویژه حزب کمونیست که منافع طبقاتی غیرقابل بازگشت خود را نشان می دهد، گروهی از رهبران را ایجاد می کند و عمدتاً یکی از آنها را نمایندگی و هدایت می کند، رهبری که با اقتدار است و فراز آهنگ . »

در سند خط بین المللی می خوانیم:

« پرولتاریا یک ایدئولوژی ایجاد کرد: مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم، برای انقلاب جهانی و مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، تفکر گونزالو، عمدتاً تفکر گونزالو، برای انقلاب پرو . »

این واپسین واگویه به دو دلیل بسیار مهم است:

نخست اینکه مسئله ساخت مارکسیسم با مراحل آن مطرح می شود. دودیکر اینکه نزد گونزالو نمی توان ساخت مارکسیسم را بدون تفکر هدایت کننده تصور کرد.

به طور مشخص، وقتی از «مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم» صحبت می کنیم، منظور دو چیز است.

نخست اینکه : مراحل وجود داشت: مارکسیسم، سپس لنین و سنتز لنینیسم توسط استالین، سپس سهم مائوتسه‌دونگ در تکامل آن (که دقیقاً توسط گونزالو سنتز شد). ■

دومی به همان اندازه مهم است و { غلبه بر فهم } دشواری آن مستلزم تسلط پیشرفته بر ماتریالیسم دیالکتیکی است. در واقع، اگر به طور رسمی به مسائل نگاه کنیم، تصور می‌کنیم که سه چیز متفاوت خواهیم داشت – مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم – و این آخرین چیزی است که بیشترین اهمیت را دارد، «عمدتاً» .

با این حال، موضوع اصلاً این نیست. این یک چیز است و چندین جنبه دارد. ■

اما پس از آن خطایی وجود دارد که باید از آن اجتناب کرد، که عبارت است از این که بگوییم این جنبه‌ها در حال تکامل هستند، برای افزایش قدرت باید ابتدا اولی، سپس دومی، سومی را طی کنیم، یا برعکس، از ابتدا با سوم، سپس توسط دوم، سپس توسط اول، برای "بازخوانی" آنچه از بالاترین سطح گذشته است. ■

چنین درکی اشتباه است، زیرا در این صورت باید در نظر گرفت که مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم ثمره یک «انباشت» خواهد بود که در نتیجه با رفتن به یک جهت، جوهر آن یک طرفه درک می‌شود. ■

در واقع یک چیز وجود دارد، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اما این چیز در طول زمان آشکار شده است، یعنی از نظر مادی دگرگون شده است. این مفهومی نیست که بالاتر از واقعیت شناور باشد. چنین چیزی وجود ندارد. ■

مسئله «عمدتاً» به این معناست که به همان صورت که یک انسان بالغ دیگر کودک نیست، حتی اگر بسط آن باشد، «مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم» متضمن دگرگونی است. این بدان معنی است که نمی‌توان ایدئولوژی را از دیدگاه قبلی توسعه آن درک کرد. ■

البته می توان کارل مارکس را بر اساس مائوتسه تونگ بازخوانی کرد و مائوتسه تونگ را در پرتو کارل مارکس بهتر درک کرد. سوال اینجا نیست؛ آنچه در اینجا مطرح است، توسعه، خصلت غیر ایستا هر پدیده و بنابراین مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم نیز هست.

به همین دلیل است که از دیدگاه گونزالو نمی توان «مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم» را از اندیشه راهنما جدا کرد. یک پدیده ایدئولوژیک از آنجایی که در حال حرکت است، لزوماً توسط فکر کسی حمل می شود و بنابراین دو وجه ایدئولوژی و اندیشه از هم جدا نیستند.

از این رو ارائه مرتبط این دو مفهوم:

« پرولتاریا یک ایدئولوژی ایجاد کرد: مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم، برای انقلاب جهانی و مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، تفکر گونزالو، عمدتاً تفکر گونزالو، برای انقلاب پرو. »

تفاوت بین «مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم» و «مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، اندیشه گونزالو، عمدتاً اندیشه گونزالو» تفاوت بین امر عام و خاص است، البته هویدا است که یکی بدون دیگری وجود داشته نمی تواند.

عظمت شگرف گونزالو در این است که نه تنها مسئله جنبه اصلی را نظام مند کرده است، بلکه در اینکه ایدئولوژی را به چیزی رسمی، ایده آل، انتزاعی تبدیل نکرده است، و درک کرده است که آن را به طور ملموس باید نگرست، یعنی با توجه به جنبه اصلی، و بنابراین به طور ملموس باید درک کرد، و آنگاه هویدا می گردد که چگونه توسعه یافته است البته با جنبه اصلی و غیره در یک بازی دیالکتیکی بی وقفه.

از این رو اصل تفکر هدایتگر برخاسته از این است که مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم جنبه اصلی

دارد.

« مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم» به عنوان جنبه جهانی و «مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم» مائوئیسم، اندیشه **XYZ**، عمدتاً اندیشه «**XYZ**» در هر کشوری که «مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم» تحقق می یابد، وجود دارد. بنا بر آن به این درک میرسیم: جنبه خاص (ایدئولوژی جهانی) بدان معنی است که توسط یک جنبه خاص (اندیشه راهنما) در یک پدیده کلی (مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم) حمل می شود.

گونزالو به خوبی مسئله جنبه خاص را در رابطه آن با تضاد بین امر کلی و جزئی درک کرده است. او رابطه دیالکتیکی بین «مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم» را به عنوان یک جنبه جهانی و «مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، اندیشه **XYZ**، عمدتاً اندیشه **XYZ**» به عنوان یک جنبه خاص درک کرد.

منبع:

حزب کمونیست فرانسه مارکسیست-لنینیست-مائوئیست

<https://vivelemaoisme.org/gonzalo-le-marxisme-leninisme-maoisme-principalement-maoisme-et-la-pensee-guide/>

برگردان: هواداران سازمان کارگران افغانستان (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست عمدتاً

مائوئیست)